بررسی

آخرین انقلاب از «انقلاب‌های صنعتی»

بحران زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی هر روز خبرساز از پیش می‌شود. تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های انسانی است که به سوخت‌های فسیلی وابسته‌اند و جثه‌اش‌اند آینده را تیره‌وتار می‌کنند. نفت و سایر سوخت‌های فسیلی که شیوه زندگی صنعتی را ممکن ساختند رو به زوال هستند و فناوری‌های حاصل از آنها و متکی به انرژی‌های تجدیدپذیر نیز قدیمی شده‌اند. زیرساخت‌های صنعتی متکی به انرژی‌ها نیز بسیار قدیمی شده‌اند، خصوصا در کشورهای به‌اصطلاح برامونی. به همین خاطر آمار بی‌کاری نیز در سراسر جهان به اعداد هولناکی رسیده و به همین میزان نیز نابرابری‌ها و شکاف‌های طبقاتی نیز شدید و شدیدتر شده است. دولت‌ها، صاحبان کسب‌وکار و مصرف‌کنندگان در بدهی غوطه شده‌اند و کیفیت زندگی به‌شدت در حال تنزل است. گفته می‌شود یک میلیارد نفر بعنی یک‌هفتم از جمعیت ما، به‌نوعی فقیر مطلق هستند. وجدان زیست‌گونه‌ای و روان‌شناختی به ستوه می‌آید. نویسنده در فصل آخر کتاب به دقت به این مسائل پرداخته است. به‌ویژه‌تر، به‌انقلاب‌های مکتبی می‌رسد که سوخت‌های فسیلی بگذریم، هیچ‌کس درباره خاتمه حال سیاره زمین، بحران محیط زیست و زندگی بی‌کیفیت مردم تردیدی ندارد. دانشمندان مدام هشدار می‌دهند که با تغییرات وقتی موقع حل مسائل اجتماعی می‌رسد، تئوری‌ها می‌گویند که ما به مدت محدود نیاز به ریسک - چه دراره سیاست‌های برای کاهش تولید/ایده‌های گریزی صحبت می‌کنیم چه وقتی موقع سلامت اوما/ا طریق اجرا مردم به خرید بیمه سلامت از بازار خصوصی درصدد کسترش پوشش نظام تامین اجتماعی برمی‌آید. از منظر نئولیبرالی، همه این‌ها بزرگترین قدرت خودمانی ایدیا و تمام تلاش بر این است که هیچ دیدگاه بدیلی قدرت خودمانی پیدا نکند.

کتاب را بخوانید تا...

۱. شما درکتاب‌تان از منظر انقلاب‌های صنعتی می‌پردازید. انقلاب‌های صنعتی چه ابزاری برای تحلیل نئولیبرالیسم در چنته دارد؟

انقلاب‌های صنعتی از زمانی که از سوی حقوقدان آلمانی کارل اشمیت وخامت حال سیاره زمین، بحران محیط زیست و زندگی بی‌کیفیت مردم تردیدی ندارد. دانشمندان مدام هشدار می‌دهند که با تغییرات اقلیمی مواجه هستیم که به‌نوعی از بازگشت‌ناپذیری در دما و ترکیب شیمیایی کره زمین روبه‌رو هستیم و این تغییرات خطر بی‌ثباتی زیست‌بوم‌های سراسر دنیا به دنبال دارد. حتی آنها هشدار داده‌اند که شاید تا پایان این قرن در آستانه انقراض جمعی حیات کیاهی و جانوری باشیم که توانایی بقای گونه بشر را به‌سر خطر می‌اندازد. بااین‌حال، هنوز دانشمندان، نظریه‌پردازان و فعالان محیط زیست در تلاش‌اند و امیدوارند جلوی فاجعه را بگیرند. حتی شاید بهتر است بگوییم بروز فاجعه را به تاخیر بیندازند. به همین جهت، در سال‌های اخیر کتاب‌های بسیاری در این زمینه در سراسر جهان و به زبان‌های مختلف منتشر شده و حتی موج آن به ایران هم رسیده است. در سال‌های گذشته کتاب‌های بسیاری در این زمینه به فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند: از جمله می‌توان به «آخرین فرصت تغییر» اثر نائومی کلاین (نشر لاهیجا)، «جهانی دیگر: با پایان دنیا به کرمپانی زمین» اثر جاناتان نیل (نشر اختران)، «خاستگاه‌های جهان مدرن» اثر استر رابرت پی مارکس (نشر مرکز) و چندین کتاب دیگر اشاره کرد. به تازگی نیز انتشارات طرح نو تحلیل جرمی ریفکین، یکی از نظریه‌پردازان نام این حوزه، را منتشر کرده است: «انقلاب صنعتی سوم». در این کتاب به این سوال پاسخ داده می‌شود که چگونه قدرت جانبی در حال دگرگون‌سازی انرژی، نظم اقتصادی و کل دنیاست و تاکید دارد نیاز به نوعی شرح و روایت اقتصادی جدید که آینده‌ای برابرتر و پایدارتر به بار بیاورد، هر روز بیشتر آشکارتر می‌شود. ریفکین، اقتصاددان و نظریه‌پرداز اجتماعی و مشاور سیاسی و فعال اجتماعی است. او بر این باور است که نمی‌توان اطمینان داشت نوع بشر بتواند در این سیاره به حیات خود ادامه دهد و ازاین‌رو به دنبال برنامه‌ای جدید برای اداره وضع موجود است.

ریفکین معمار اصلی یک برنامه پایداری اقتصادی بلندمدت به نام «انقلاب صنعتی سوم» است که برای رسیدگی به مشکلات سه‌گانه «بحران اقتصادی جهانی، امنیت انرژی و تغییرات آب‌وهوایی» تنظیم شده است. بارلمان اروپا در سال ۲۰۰۷ این برنامه را تایید کرد و اکنون توسط نهادهای مختلف کمیسیون اروپا در حال اجراست. کتاب حاضر و برنامه ریفکین علاوه‌بر اروپا در چین نیز با استقبال مسئولان بلندپایه روبرو شده و در تهیه سیزدهمین برنامه پنج‌ساله چین از آن استفاده شده است. گفته می‌شود این کتاب و نیز سخنرانی‌های ریفکین باعث شده تا آلمان طرح گذار به نظام اقتصادی کم‌کربن را تهیه کند و همچنین در میان سیاست‌مداران چینی نیز اهمیت و ارزش اقتصادی بلندپایه شود. البته ریفکین تنها کسی نیست که در این کتاب فقط به موضوع «انرژی» نپرداخته و موضوع تلاش‌های او به موضوع «انرژی» خلاصه نمی‌شود. «قدرت جانبی» شکسته شده که «انرژی» را هم در برمی‌گیرد ولی شامل «استقلال انرژی» به‌معنای جهانی» و نیز استقلال عمل آموزشی است. او توضیح می‌دهد که در نگرش نیوتن انرژی تنها کلید عرضه‌های اقتصادی نگذی ما شد است. ما در شبکه‌های اجتماعی دائما در حال رقابت برسر جلب توجه دیگران و کسب اعتبارم و حتی می‌توانیم مستقیما من‌مایت محبوبیت و اعتبار خود را از طریق «لایک‌ها» و «ری‌توییت‌ها» اندازه‌گیری کنیم. او این‌گونه اوقات آزاد خود را می‌گذرانیم؛ به گمانم در محل کار همه ما به تفکر در قالب حمل جمع خرد کرده‌ایم. حتی وقتی موقع حل مسائل اجتماعی می‌رسد، نئولیبرال‌ها بر حسب غیرزر سیاسی می‌سنجند که به مقاصد الهی‌دانان سیاسی متقدمی چون اشمیت وفادار بمانیم و در عین حال آن را کارسری ترکنم. در نهایت از منظر من الهیات سیاسی یعنی مطالعه ساختارها و سرچشمه‌های مشروعیت - مطالعه تلاش‌های مردم برای پاسخ به این پرسش که چه کسی باید زمام امور را در دست بگیرد و چرا.

غالبا تصور بر این است که الهیات سیاسی به عنوان شعبه‌ای از معرفت کارش تعیین شباهت‌های میان ساختارهای سیاسی و الهیاتی است اما به نظر من تمرکز بر مسئله مشروعیت ما را قادر می‌سازد به مسائل بنیادی‌تری بپردازیم که اصلا چرایی شباهت‌هایی چون وجود دارد. مثلا ایده یکپارچه بودن به نظر بلع طبع بسیاری از کارشناسان است اما چیزی هم درباره ایده کارکرد وظایفی سیستم چیست به ما نمی‌گوید. تاکید می‌کنم، منظور این نیست که سیاست‌گذاران نئولیبرال که مجوز کمک مالی را صادر کردند ریاکار یا دم‌دمی‌مزاج یا فاسدند - مشکل این است که نظامی که اصولا باعث می‌شود تنها راه‌حل موجود کمک مالی دولت باشد در بحرانی تنگ به بن‌بست می‌رسد.

دستورالعملی برای دریافتن از دام مطالعه می‌کنم، به نظرم روزش بیشتر می‌دهد. کمک مالی دولت که ناشی از شکست مالی نئولیبرالیسم بود فقط منجر به افزایش شدیدتر در نظام مالی و کمش‌شدن هزینه‌های دولت شد. تضعیف سیاسی مردم که ناشی از نمایش دموکراسی در نظام نئولیبرال بود به تشدیداوری و انفعال که درنهایت اهداف نئولیبرال است

کمک مالی دولت بود. اقتصاد از این منظر به شرایطی گفته می‌شود که در آن نظام مالی همیشه نیازمند تزریق نقدینگی است و کاملا به کلدمن ساکس وصل است. پالسون شخص وحشتناکی است و کاملا به کلدمن ساکس وصل است. حرفش حرف غلظ نیست. در نظامی که نئولیبرالیسم علم کرده، تنها چاره کار همین کمک مالی دولت بود.

و تازه اگر کمک مالی با نئولیبرالیسم تناقض داشت اصلا حرفش هم پیش نمی‌آمد چون کمک مالی به نظام مالی همیشه بلافاصله با دستورالعمل نئولیبرالیسم بود. کفش اینکه کمک مالی ناقض سازوکار ساده ابیترازیسم بوده به نظر بلع طبع بسیاری از کارشناسان است. اما چیزی هم درباره اینکه کارکرد واقعی سیستم چیست به ما نمی‌گوید. تاکید می‌کنم، منظور این نیست که سیاست‌گذاران نئولیبرال که مجوز کمک مالی را صادر کردند ریاکار یا دم‌دمی‌مزاج یا فاسدند - مشکل این است که نظامی که اصولا باعث می‌شود تنها راه‌حل موجود کمک مالی دولت باشد در بحرانی تنگ به بن‌بست می‌رسد.

نئولیبرالیسم را در اصل به عنوان منطقی اقتصادی می‌شناسیم که مبلغ آرمان‌های «تجارت آزاد» و فروکاستن نقش دولت تا مرتبه نسهیلکر روند خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی است. اما همراه این منطق اقتصادی همواره یک جهان‌بینی یا ایدئولوژی خاص هم وجود داشته و درواقع نئولیبرالیسم منکی به یک نظام اجتماعی است که از آن حمایت می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد. اما کوتسکو در کتاب جدیدش «آفرینان نئولیبرالیسم» (انتشارات دانشگاه استنفورد، ۲۰۱۸)، در مقام یک الهی‌دان و نظریه‌پرداز اجتماعی، برای درک رفتار کردن نئولیبرالیسم در جامعه آن‌هم نه فقط به عنوان شیوه‌ای اقتصادی بلکه به عنوان نظمی اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی، آن را از نوعی الهیات سیاسی می‌داند. در مصاحبه حاضر به بحث در مورد برخی از ایده‌های محوری این کتاب پرداخته‌ایم. آدام کوتسکو در مدرسه «کتاب‌های بزرگ» شیمر در دانشگاه نوتردام ستنرال به تدریس اشتغال دارد. او نویسنده کتاب «شاهزاده این جهان» (انتشارات دانشگاه استنفورد، ۲۰۱۶) و مترجم بسیاری از آثار جورجو آگامبن به انگلیسی است.

۲. شما درکتاب‌تان از منظر الهیات سیاسی به نئولیبرالیسم می‌پردازید. الهیات سیاسی چه ابزاری برای تحلیل نئولیبرالیسم در چنته دارد؟

الهیات سیاسی از زمانی که اثر مشروع سیاسی دیوید نارلی اشمیت در اوایل دهه ۱۹۲۰ وضع شد تاکنون معانی زیادی داشته. بنابراین می‌دانستم ورودم به این پروژه به معنای پذیرفتن مخاطره تبیین مجهول به مبدء مجهول است (نه معلوم). در این کتاب سعی کردم این اصطلاح را به نحوی تعریف کنم که به مقاصد الهی‌دانان سیاسی متقدمی چون اشمیت وفادار بمانم و در عین حال آن را کارسری ترکنم. در نهایت از منظر من الهیات سیاسی یعنی مطالعه ساختارها و سرچشمه‌های مشروعیت - مطالعه تلاش‌های مردم برای پاسخ به این پرسش که چه کسی باید زمام امور را در دست بگیرد و چرا.

غالبا تصور بر این است که الهیات سیاسی به عنوان شعبه‌ای از معرفت کارش تعیین شباهت‌های میان ساختارهای سیاسی و الهیاتی است اما به نظر من تمرکز بر مسئله مشروعیت ما را قادر می‌سازد به مسائل بنیادی‌تری بپردازیم که اصلا چرایی شباهت‌هایی چون وجود دارد. بنابراین، ایده یکپارچه بودن به نظر بلع طبع بسیاری از کارشناسان است اما چیزی هم درباره ایده کارکرد وظایفی سیستم چیست به ما نمی‌گوید. تاکید می‌کنم، منظور این نیست که سیاست‌گذاران نئولیبرال که مجوز کمک مالی را صادر کردند ریاکار یا دم‌دمی‌مزاج یا فاسدند - مشکل این است که نظامی که اصولا باعث می‌شود تنها راه‌حل موجود کمک مالی دولت باشد در بحرانی تنگ به بن‌بست می‌رسد.

۳. شما روی این مسئله تاکید می‌کنید که نئولیبرالیسم صرفا « فرمولی برای سیاست‌های اقتصادی» نیست بلکه یک «جهان‌بینی کل‌نگر» است که از الگوهای قبلی سرمایه‌داری فراتر می‌رود. وجوه اصلی این جهان‌بینی چیست؟ چه فرقی دارد با ایدئولوژی آشنای لیبرترین که کانون توجه آن کالاهای نفوذ دولت است؟

کلید جهان‌بینی نئولیبرال «آزادی» است - اما آزادی به معنای بسیار خاص که بیشتر به معنای آزادی از مداخله دولت است. در نظر بلع، آزادی به معنای آزادی مشارکت در بازارهای رقابتی، چنین نظری در ریشه‌ها به نخستین‌روزهای ظهور لیبرالیسم کلاسیک برمی‌گردد. اما در قرن بیستم، به‌ویژه در آمریکا، این نظریه قوی‌تر شد و به‌ویژه در دهه ۱۹۷۰ شروع شد. نظامی که از جهاتی تمرکز قدرت را در هیچ جای دیگر نمی‌داد کامل در دست استثنای رئیس، پدر و مرد سفیدپوست بود. با این همه، نئولیبرالیسم (نسبت به نومحافظه‌کاری) چنبه‌ای جهان‌وطن‌تر و فراگیرتر هم دارد - اما فراگیری‌اش خیلی باسمه‌ای است. برخلاف نومحافظه‌کاران مستقاله از پیوستن زور و قلدریها به نظم ظبقه خلبه استقلال می‌کند البته به غیرطی که شایستگی‌اش حرار شود. اما فرضیه‌ایی که در اختیار افراد خاص می‌گذارند شاید از سال ۲۰۰۸ فروکاسته شده است. همچون همان طور که به شاید در موج تبرانداری‌های پلیس در دور دوم ریاست جمهوری اوباما شاهد بودیم، حضور فردی سیاسیون در تاخ سفید شورشیان ملموس در جایگاه کلی سیاپوستان ایجاد نکرد. تکثر فرهنگی نظام نئولیبرال هم باسمه‌ای است - تقریبا مثل تکثر فرهنگی فودکورت‌هاست. تبادل حقیقی میان فرهنگ‌ها نیازمند درگیری جدی با مسئله عدالت و ارزش است، مسائلی که نظام نئولیبرال سعی دارد به هر قیمتی از رودرویی با آنها اجتناب کند.

۴. در کتاب‌تان طبقه‌بندی‌های مختلفی از سه مرحله نئولیبرالیسم را تکرار می‌کنید. این طبقه‌بندی‌ها برحله « تهاجمی» در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز می‌شود. مرحله‌ای که موقعیت هژمونیک نئولیبرالیسم را تثبیت کرد. بعد از آن مرحله «هنجاری» در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ است که مشروعیت آن را تدام بخشید و نهایتا مرحله «تهدیدی» است که از دوران بحران مالی سال ۲۰۰۸ آغاز شد. نظام اخلاقی در مرحله کنونی تبیهی چه تغیری کرده. چون به هر حال احتمالا استقبال مردم از نظام اجتماعی اکنون کمتر شده یا شاید هم در مقابل نظامی عمیقا ناعادلانه تسلیم شده‌اند و پذیرفته‌اند جایگزینی وجود ندارد؟

فکر می‌کنم برای فهم تاریخ نئولیبرالیسم باید ادغان کنیم نئولیبرالیسم در مراحل اولیه‌اش حداقل توانست به برخی از وعده‌هایش عمل کند. در دهه ۱۹۸۰ نئولیبرالیسم واقعا توانست برکود تورمی غلبه کند و تا حدی منجر به رشد اقتصادی شد. در دهه ۱۹۹۰ واقعا امکان رشد اجتماعی و نوآوری‌هـای تکنولوژیکی را همراه با ظاهری جوان‌وطن‌تر فراهم کرد. البته نئولیبرالیسم وعده‌های دروغین زیادی هم داد و دستاوردهایش از دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود. نظامی که اجازه تمرکز قدرت را در هیچ جای دیگر نمی‌داد کامل در دست استثنای رئیس، پدر و مرد سفیدپوست بود. با این همه، نئولیبرالیسم (نسبت به نومحافظه‌کاری) چنبه‌ای جهان‌وطن‌تر و فراگیرتر هم دارد - اما فراگیری‌اش خیلی باسمه‌ای است. برخلاف نومحافظه‌کاران مستقاله از پیوستن زور و قلدریها به نظم ظبقه خلبه استقلال می‌کند البته به غیرطی که شایستگی‌اش حرار شود. اما فرضیه‌ایی که در اختیار افراد خاص می‌گذارند شاید از سال ۲۰۰۸ فروکاسته شده است. همچون همان طور که به شاید در موج تبرانداری‌های پلیس در دور دوم ریاست جمهوری اوباما شاهد بودیم، حضور فردی سیاسیون در تاخ سفید شورشیان ملموس در جایگاه کلی سیاپوستان ایجاد نکرد. تکثر فرهنگی نظام نئولیبرال هم باسمه‌ای است - تقریبا مثل تکثر فرهنگی فودکورت‌هاست. تبادل حقیقی میان فرهنگ‌ها نیازمند درگیری جدی با مسئله عدالت و ارزش است، مسائلی که نظام نئولیبرال سعی دارد به هر قیمتی از رودرویی با آنها اجتناب کند.

۵. در کتاب‌تان به تشریح این مسئله می‌پردازید که دموکراسی جزء ذاتی نئولیبرالیسم است. کویسی «نئولیبرالیسم در اعماق خود برای مشروعیتش وابسته به رضایت جمعی است». در عین حال به نظر می‌رسد نظام‌های نئولیبرال تمایل دارند از منخصصان تکنوکرات استفاده کنند. خطر این کار آن است که هوی و هوس مردم در کار این متخصصان اخلال کند. تا چه حد دموکراسی نقطه‌ضعف نئولیبرالیسم است؟

رویکرد نئولیبرال به دموکراسی با استراتژی کلی دام‌گستری هم‌خوان است. آنها فقط به اندازه‌ای دموکراسی به ما می‌دهند که نئولیبرالیسم را انتخاب کنیم. نه آن‌قدر که سرنگونش کنیم. اگر به دوران نئولیبرالیسم نگاه کنیم، تنها ریگان بود که از رای اکثریتی قوی برخوردار بود - که چیز غریبی هم نیست. چون او سعی می‌کرد نظام قبلی را تبدیل به نظام نئولیبرال کند. اما وقتی نئولیبرالیسم کاملا جا افتاد، نتایج انتخابات بسیار به هم نزدیک شد و هر حزب یا جریان سیاسی اساسا شبیه هم عرضه می‌کردند. از زمان بوش پدر به بعد اوباما تنها رئیس‌جمهور آمریکا بود که بیش از ۵۱ درصد آرای مردمی را به خود اختصاص داده - نتیجه‌ای که در قیاس با گذشته نتیجه‌ای متوسط بود.

بی‌دلیل نیست که ما طرف چند دهه شاهد دو ماجرای «اکتوال کالج» بودیم (هم بعد از یک قرن که هیچ مشکلی در کار نبود، دلیلش این است که استراتژی نئولیبرال تعمدا آن بوده که از پیروزهای خفیف «حمایت کند» تا مانع یک برنامه قوی برای تغییر شود. و در این نظام ما، انتخابات نزدیک برخی اوقات به نفع بازنده تمام می‌شود تا برنده - نتیجه‌ای که در گفتار غالب نهایتا باز هم تقصیرش می‌افتد گردن «مردم». اما در باب حاکمیت تکنوکرات‌ها، به نظرم جالب است که تنها بدیلی که به آن اجازه داده شد قد علم کند دقیقا وحشیگری دلقک‌وار ترامپ بود. اگر قرار است مردم دو گزینه بازی برای انتخاب داشته باشند، فقط این انتخاب باید انتخابی اجرایی باشد - انتخاب بین داشتبک یک دولت و یک سیرک احمقانه. یک فرد رسانه‌ای مثل مدیر امریکا انتخاب‌شان درست بود (چون هیلاری کلینتون آرای مردمی را برد). اما آن‌قدر رانکیست و بسیار بیشتر از بدیل‌های باپدار اپرای محیط زیست) در دسترس هستند. اما این واقعیت را که مردم «آزادانه انتخاب کرده‌اند» از محصولات مخرب استفاده کنند شاهدی می‌گیرند بر اینکه مردم واقعا اهمیتی به تغییرات اقلیمی نمی‌دهند یا این وضع هر اقدام جمعی برای مبارزه با تغییرات اقلیمی را حرکتی مستبدانه است. پرسش من این است، چرا اصلا این گزینه‌های مخرب وجود دارند؟ چرا گزینه‌ای در مقابل مردم قرار بدهیم که باعث نابودی آنها می‌شود؟ نئولیبرالیسم استاد این است که ما را در انتخاب‌هایی گیر بیندازد که مدنظر خودش است اما می‌خواهد ما انتخاب‌مان کنیم. پس چرا اینجا فشار بیشتری به ما وارد نکند؟ البته به ترامپ ترجیح دادند" انتخاب ترامپ برخلاف اراده دموکراتیک مردم نتیجه‌ای عمیقا فاجعه‌بار برای مشروعیت نظام داشت. شاید تخلیف ترامپ در مقام ریاست‌جمهوری در نظام ایالات متحده اجتناب‌ناپذیر به نظر برسد، اما به نظرم اینکه دموکرات‌ها اصولا بدون هیچ تلاشی کلید اِکاخ سفید را به ترامپ تحویل دادند نشان از رویکرد تنبهی دارد: رای‌دهندگان در انتخاب‌شان اشتباه کردند و حالا مستحق آن هستند که ترامپ آنها را تنبیه کند. شاید دفعه بعد انتخاب بهتری کردند.

۶. به تشریح این مسئله می‌پردازید که دموکراسی جزء ذاتی نئولیبرالیسم است. کویسی «نئولیبرالیسم در اعماق خود برای مشروعیتش وابسته به رضایت جمعی است». در عین حال به نظر می‌رسد نظام‌های نئولیبرال تمایل دارند از متخصصان تکنوکرات استفاده کنند. خطر این کار آن است که هوی و هوس مردم در کار این متخصصان اخلال کند. تا چه حد دموکراسی نقطه‌ضعف نئولیبرالیسم است؟

ویکتور اوربان به دموکراسی با استراتژی کلی دام‌گستری هم‌خوان است. آنها فقط به اندازه‌ای دموکراسی به ما می‌دهند که نئولیبرالیسم را انتخاب کنیم. نه آن‌قدر که سرنگونش کنیم. اگر به دوران نئولیبرالیسم نگاه کنیم، تنها ریگان بود که از رای اکثریتی قوی برخوردار بود - که چیز غریبی هم نیست. چون او سعی می‌کرد نظام قبلی را تبدیل به نظام نئولیبرال کند. اما وقتی نئولیبرالیسم کاملا جا افتاد، نتایج انتخابات بسیار به هم نزدیک شد و هر حزب یا جریان سیاسی اساسا شبیه هم عرضه می‌کردند. از زمان بوش پدر به بعد اوباما تنها رئیس‌جمهور آمریکا بود که بیش از ۵۱ درصد آرای مردمی را به خود اختصاص داده - نتیجه‌ای که در قیاس با گذشته نتیجه‌ای متوسط بود.

بی‌دلیل نیست که ما طرف چند دهه شاهد دو ماجرای «اکتوال کالج» بودیم (هم بعد از یک قرن که هیچ مشکلی در کار نبود، دلیلش این است که استراتژی نئولیبرال تعمدا آن بوده که از پیروزهای خفیف «حمایت کند» تا مانع یک برنامه قوی برای تغییر شود. و در این نظام ما، انتخابات نزدیک برخی اوقات به نفع بازنده تمام می‌شود تا برنده - نتیجه‌ای که در گفتار غالب نهایتا باز هم تقصیرش می‌افتد گردن «مردم». اما در باب حاکمیت تکنوکرات‌ها، به نظرم جالب است که تنها بدیلی که به آن اجازه داده شد قد علم کند دقیقا وحشیگری دلقک‌وار ترامپ بود. اگر قرار است مردم دو گزینه بازی برای انتخاب داشته باشند، فقط این انتخاب باید انتخابی اجرایی باشد - انتخاب بین داشتبک یک دولت و یک سیرک احمقانه. یک رئیس‌جمهور را همراه با ظاهری جوان‌وطن‌تر فراهم کرد. البته نئولیبرالیسم وعده‌های دروغین زیادی هم داد و دستاوردهایش از دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود. نظامی که اجازه تمرکز قدرت را در هیچ جای دیگر نمی‌داد کامل در دست استثنای رئیس، پدر و مرد سفیدپوست بود. با این همه، نئولیبرالیسم (نسبت به نومحافظه‌کاری) چنبه‌ای جهان‌وطن‌تر و فراگیرتر هم دارد - اما فراگیری‌اش خیلی باسمه‌ای است. برخلاف نومحافظه‌کاران مستقاله از پیوستن زور و قلدریها به نظم ظبقه خلبه استقلال می‌کند البته به غیرطی که شایستگی‌اش حرار شود. اما فرضیه‌ایی که در اختیار افراد خاص می‌گذارند شاید از سال ۲۰۰۸ فروکاسته شده است. همچون همان طور که به شاید در موج تبرانداری‌های پلیس در دور دوم ریاست جمهوری اوباما شاهد بودیم، حضور فردی سیاسیون در تاخ سفید شورشیان ملموس در جایگاه کلی سیاپوستان ایجاد نکرد. تکثر فرهنگی نظام نئولیبرال هم باسمه‌ای است - تقریبا مثل تکثر فرهنگی فودکورت‌هاست. تبادل حقیقی میان فرهنگ‌ها نیازمند درگیری جدی با مسئله عدالت و ارزش است، مسائلی که نظام نئولیبرال سعی دارد به هر قیمتی از رودرویی با آنها اجتناب کند.

۷. در کتاب‌تان طبقه‌بندی‌های مختلفی از سه مرحله نئولیبرالیسم را تکرار می‌کنید. این طبقه‌بندی‌ها برحله « تهاجمی» در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز می‌شود. مرحله‌ای که موقعیت هژمونیک نئولیبرالیسم را تثبیت کرد. بعد از آن مرحله «هنجاری» در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ است که مشروعیت آن را تدام بخشید و نهایتا مرحله «تهدیدی» است که از دوران بحران مالی سال ۲۰۰۸ آغاز شد. نظام اخلاقی در مرحله کنونی تبیهی چه تغیری کرده. چون به هر حال احتمالا استقبال مردم از نظام اجتماعی اکنون کمتر شده یا شاید هم در مقابل نظامی عمیقا ناعادلانه تسلیم شده‌اند و پذیرفته‌اند جایگزینی وجود ندارد؟

فکر می‌کنم برای فهم تاریخ نئولیبرالیسم باید ادغان کنیم نئولیبرالیسم در مراحل اولیه‌اش حداقل توانست به برخی از وعده‌هایش عمل کند. در دهه ۱۹۸۰ نئولیبرالیسم واقعا توانست برکود تورمی غلبه کند و تا حدی منجر به رشد اقتصادی شد. در دهه ۱۹۹۰ واقعا امکان رشد اجتماعی و نوآوری‌هـای تکنولوژیکی را همراه با ظاهری جوان‌وطن‌تر فراهم کرد. البته نئولیبرالیسم وعده‌های دروغین زیادی هم داد و دستاوردهایش از دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود. نظامی که اجازه تمرکز قدرت را در هیچ جای دیگر نمی‌داد کامل در دست استثنای رئیس، پدر و مرد سفیدپوست بود. با این همه، نئولیبرالیسم (نسبت به نومحافظه‌کاری) چنبه‌ای جهان‌وطن‌تر و فراگیرتر هم دارد - اما فراگیری‌اش خیلی باسمه‌ای است. برخلاف نومحافظه‌کاران مستقاله از پیوستن زور و قلدریها به نظم ظبقه خلبه استقلال می‌کند البته به غیرطی که شایستگی‌اش حرار شود. اما فرضیه‌ایی که در اختیار افراد خاص می‌گذارند شاید از سال ۲۰۰۸ فروکاسته شده است. همچون همان طور که به شاید در موج تبرانداری‌های پلیس در دور دوم ریاست جمهوری اوباما شاهد بودیم، حضور فردی سیاسیون در تاخ سفید شورشیان ملموس در جایگاه کلی سیاپوستان ایجاد نکرد. تکثر فرهنگی نظام نئولیبرال هم باسمه‌ای است - تقریبا مثل تکثر فرهنگی فودکورت‌هاست. تبادل حقیقی میان فرهنگ‌ها نیازمند درگیری جدی با مسئله عدالت و ارزش است، مسائلی که نظام نئولیبرال سعی دارد به هر قیمتی از رودرویی با آنها اجتناب کند.

۸. بین نئولیبرالیسم و ایدئولوژی نومحافظه‌کاری چه رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا نئولیبرالیسم برای مشروعیتش وابسته به گفتارهای فرهنگی دست راستی است؟ و آیا این ایدئولوژی اکنون طوری درگون شده که به نحوی ضدنئولیبرال به نظر برسد. مثلا در قالب سیاست‌های تی‌پارتی یا ترامپ؟

این طور نظری می‌شود که نئولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری به نحوی با هم در تعارض‌اند. اما همان‌طور که در قضیه کمک مالی دیدیم به نظر می‌رسد نئولیبرالیسم به‌طور درونی با آن در تنازد. نئولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری از اول هم دست‌شان در دست هم بود. وقتی اجرای دست بیمی میانه‌رو در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ شروع شد، به‌وضوح مشخص بود که با جناح‌های محافظه‌کار این احزاب سروکار داریم. هم بیل کلینتون نوعی فرا بازار است. بازاری که ضامن وجود سایر بازارها و بنابراین همواره رابطه زیبایی با دولت داشته. هدف محوری او اجرایی اسقدی کلدن ساکس و وزیر خزانه‌داری ایالات متحده از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ است که اگر همه‌چیز خوب پیش برود، اقتصاد او را در حالتی می‌بیند که چطور سایه‌پوستان در داخ جنایت‌کردن می‌افتند و تازه بعدش تناسبی هم بین مجازات و جرم‌شان نیست. بار هم اینجا شاهد بی‌عدالتی هستیم، اما گفتار عالیه و واکنش غیرزی این است که «خب، آنها حق انتخاب داشتند». در نئولیبرالیسم، انتخاب آزادی وجود ندارد یا به قضایی برای رفاقت و اکتشاف بدهد - به نظر می‌رسد همیشه در دام انتخاب غلط گرفتار شده‌ایم. اجازه تبدیل شده به ابزاری برای سرزنش. برای اینکه به ما بگوید هر بلایی سر ما بیاید حق‌مان است.

۹. در بحث کمک مالی دولت به بانک‌ها در بحران مالی سال ۲۰۰۸ می‌گویید «کمک مالی دولت به بانکی مالی نه تنها حاکی از تناقضی [در نئولیبرالیسم] ندارد بلکه عین وظیفه دولت نئولیبرال به عنوان ضامن نهایی ساختارهای بازار است». بااین‌حال شاید به نظر برسد طبق موازین نظام نئولیبرالیسم نجات بانک‌ها از خطاهای خودشان کاری اشتباه باشد. آیا این بیانگر تناقضی است بین نیازهای اقتصادی نئولیبرالیسم و گفتار اخلاقی آن. یا از محدودیت‌های فرایند نئولیبرالیسم برای نظم حکایت دارد؟

انچه برای من جالب توجه است این است که وقتی پای پول‌ها در گردنتد در میان ساده‌لوح‌های نئولیبرال چقدر به ایده محدودیت‌های اجتماعی علاقه‌مندند. یک آدم ۱۸ ساله باید بتواند کاملا پیش‌بینی کند چقدر درآمد خواهد داشت و حتی اگر کار تمام‌وقتی هم نداشته باشد باید بتواند از عهده وامی که گرفته برباید. باید خودش تلمیدنش را از آب بیرون بکشد و هیچ‌کس هم به او کمک نکند. اما بانکدارهای میلیونر از نظر ایشان کاملا ابزار نیروهای بازار هستند.

وقتی صورت غلبات کنن من را می‌خوانند اغلب تصور می‌کنند کار من اهریمنی‌سازی از سیاستمداران یا مالی‌چی‌های نئولیبرال است - اشتباه نشود، از نظر من آنها واقعا انسان‌هایی وحشتناک‌اند. اما فکر می‌کنم استفاده از زبان اهریمن‌سازی فردی تهش خنثر می‌شود به دمین در آتش همان جارچویی که نئولیبرالیسم ما را با آن به دام می‌اندازد. مشکل این نیست که بانکدارها عوضی‌اند. هرچند عوضی هم هستند. مشکل این است که نظام لیبرالی به این صورت می‌بادی می‌دهد.

از منظر نفس کمک مالی دولت، بله، مطابق ایدئولوژی نئولیبرال به کسب‌وکارها کاملا باید اداز زمین بخورند. اما بخش مالی همیشه جایگاهی ویژه در ذهن نئولیبرال‌ها داشته، بخش مالی همیشه از بقیه بخش‌ها جدا بوده. به‌طوری که وضع مشخص می‌شود که بخش‌های سایر بخش‌ها نبوده - بلکه نوعی فرا بازار است. بازاری که ضامن وجود سایر بازارها و بنابراین همواره رابطه زیبایی با دولت داشته. هدف محوری او اجرایی اسقدی کلدن ساکس و وزیر خزانه‌داری ایالات متحده از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ است که اگر همه‌چیز خوب پیش برود، اقتصاد او را در حالتی می‌بیند که چطور سایه‌پوستان در داخ جنایت‌کردن می‌افتند و تازه بعدش تناسبی هم بین مجازات و جرم‌شان نیست. بار هم اینجا شاهد بی‌عدالتی هستیم، اما گفتار عالیه و واکنش غیرزی این است که «خب، آنها حق انتخاب داشتند». در نئولیبرالیسم، انتخاب آزادی وجود ندارد یا به قضایی برای رفاقت و اکتشاف بدهد - به نظر می‌رسد همیشه در دام انتخاب غلط گرفتار شده‌ایم. اجازه تبدیل شده به ابزاری برای سرزنش. برای اینکه به ما بگوید هر بلایی سر ما بیاید حق‌مان است.

۱۰. در بحث کمک مالی دولت به بانک‌ها در بحران مالی سال ۲۰۰۸ می‌گویید «کمک مالی دولت به بانکی مالی نه تنها حاکی از تناقضی [در نئولیبرالیسم] ندارد بلکه عین وظیفه دولت نئولیبرال به عنوان ضامن نهایی ساختارهای بازار است». بااین‌حال شاید به نظر برسد طبق موازین نظام نئولیبرالیسم نجات بانک‌ها از خطاهای خودشان کاری اشتباه باشد. آیا این بیانگر تناقضی است بین نیازهای اقتصادی نئولیبرالیسم و گفتار اخلاقی آن. یا از محدودیت‌های فرایند نئولیبرالیسم برای نظم حکایت دارد؟

انچه برای من جالب توجه است این است که وقتی پای پول‌ها در گردنتد در میان ساده‌لوح‌های نئولیبرال چقدر به ایده محدودیت‌های اجتماعی علاقه‌مندند. یک آدم ۱۸ ساله باید بتواند کاملا پیش‌بینی کند چقدر درآمد خواهد داشت و حتی اگر کار تمام‌وقتی هم نداشته باشد باید بتواند از عهده وامی که گرفته برباید. باید خودش تلمیدنش را از آب بیرون بکشد و هیچ‌کس هم